

مکتب اخلاقی - عرفانی تشیع همراه با سه نامه از عارف بیدآبادی

علی کرباسی زاده اصفهانی

در دو شماره‌ی پیشین این مجموعه (دفتر ۱۴) یکی از شخصیت‌های مکتب اخلاقی - عرفانی تشیع، مرحوم آیه‌الله علامه میرزا ابوالهدی کلباسی همراه با متن رساله‌ی سیر و سلوک او، شناسانده شد. از آنجا که فقیه عارف و حکیم متأله آقا محمد بیدآبادی (حدود ۱۱۱۷ - ۱۱۹۸ ق)، بنیان‌گذار مکتب اخلاقی - عرفانی تشیع و سرسلسله‌ی عارفان آن به شمار می‌رود و شعاع نورانی تعالیم اخلاقی و آموزه‌های عرفانی‌اش بر سرتاسر جهان اسلامی و شیعی می‌درخشد؛ به همین منظور، این گفتار را به تبیین اصول، مبانی، آموزه‌ها و مباحث اساسی این مکتب همراه با ارایه‌ی چند نامه از نامه‌های منتشر نشده‌ی او، اختصاص می‌دهیم.

تمام مورخین و نویسندگانی که به بیان زندگانی بیدآبادی پرداخته‌اند، از او به

عنوان انسانی کامل، آراسته به مکارم اخلاقی، در اوج مقامات معنوی و برخوردار از مکاشفات عرفانی یاد کرده‌اند. اینار، انفاق و خدمت به خلق، زهد و ساده‌زیستی، بی‌نیازی و عدم توجه به فرمانروایان، راز و نیازهای شبانه و عبادت‌ها و ریاضت‌های طاقت‌فرسا، اشتغال به کسب حلال و انجام کارهای شخصی، برخورد کریمانه با مخالفین و دشمنان و ارشاد عموم مؤمنین و جویندگان حقیقت، از جمله احوال معنوی و فضایل اخلاقی او به شمار می‌رود.^۱

مکتب اخلاقی و رویه‌ی سلوکی بیدآبادی

رویه‌ی سلوکی و تعالیم اخلاقی عارف بیدآبادی، ریشه در کتاب و سنت و آموزه‌های پیشوایان شیعی دارد. توصیه‌ی قرآن کریم و احادیث اهل‌بیت علیهم‌السلام به ضرورت تهذیب نفس و پیشی آن بر تعلیم، و لزوم بهره‌گیری از ذکر و دعا و توسل، و از سوی دیگر، سستی بنیاد علم اخلاق ارسطویی - که در میان اندیشمندان مسلمان رواجی بسیار یافته بود - و عدم انطباق دقیق آن با کتاب و سنت، گروهی از عالمان پرهیزکار و عارفان دین‌مدار شیعی مانند سیدین طاوس، شهید ثانی، ابن فهد حلّی، شیخ بهایی و ملامحمد تقی مجلسی را بر آن داشت تا از متن زلال کتاب و سنت و سیره‌ی اهل‌بیت عصمت و طهارت، شیوه‌ی صحیح تهذیب نفس و تصفیه‌ی روح را استنباط و به رهپویان معرفت و

^۱ - برای مطالعه و آشنایی بیشتر در این خصوص، بنگرید به: حکیم متألّه بیدآبادی، صص ۵۹ - ۱۷

فضیلت ارایه نمایند.

در این میان، عارف بیدآبادی که از يك سو، پی به نقصان علم اخلاق رسمی ارسطویی در وصول به کمالات انسانی برده، و از سوی دیگر، با مشکلات خاص اجتماعی و انحرافات فکری و دینی زمان خود دست و پنجه نرم می‌کرد، کمر همت بست و شیوهی نوینی در سیر و سلوک بر پایه‌ی مبانی شرعی و تفکر شیعی عرضه نمود. وی هم با شریعت‌مداران ظاهرانگار که از لبّ و حقیقت به قشر و پوسته و از رحیق شراب به سراب اکتفا کرده بودند و هم با صوفیه‌ی باطنیه‌ی منحرف که ظواهر شریعت را منکر بودند، رویارو بود.^۱ در زمانی که مسلک تصوف، جامعه‌ی ایرانی را دچار سستی و جمود ساخته بود و به ویژه در مرکز علمی و فرهنگی ایران یعنی اصفهان، تباهی‌های اخلاقی و مفسد فرهنگی بسیاری به بار آورده بود، بیدآبادی به مبارزه‌ی با آن و اصلاح کج‌فکری‌های آنها اقدام نمود و به شدت از صوفی‌نمایان گداصفت که هرگونه بی‌مبالاتی و ارتکاب رذایل اخلاقی را درویشی می‌خواندند، انتقاد نمود.

عارف بیدآبادی که عرفان ناب شرعی و راه صاف سلوک شیعی را از فقیهان عارف محدثی مانند ملا محمدتقی مجلسی و شیخ بهایی آموخته بود و به واسطه، از این دو روایت می‌کرد (آقا محمد بیدآبادی میرزا محمدتقی الماسی سیدعبدالوهاب تبریزی^۲ مولی محمد باقر مجلسی ملا محمدتقی مجلسی شیخ‌بهایی) توانست آموزه‌ها و معانی بلندی را که به

^۱ - "نامه به قزوینی"، فصلنامه حوزه اصفهان، ش، ص ۷۲

^۲ - تراجم الرجال، ج ۲، ص ۱۳۱

گونه‌ای پراکنده در لابلای آثار فقهی، حدیثی و تفسیری این بزرگان یا در قالب کتب ادعیه بیان شده بود، با تألیفی بدیع و بیشتر در پیکره‌ی زبان شیرین فارسی و در خور فهم و روح سالکان، به گونه‌ی مشرب اخلاقی - عرفانی و سلوک شرعی شیعی برای نخستین بار بیافریند.

اصول، مبانی، آموزه‌ها و برخی از مباحث اساسی این مکتب بر پایه‌ی نامه‌ها، مکاتبات و دیگر آثار به جا مانده از بنیانگذار آن - آقا محمد بیدآبادی - به شرح ذیل است:

۱. بیدآبادی در طریقه‌ی سلوکی‌اش میان ظاهر و باطن جمع نموده و یکی را بدون دیگری ناقص می‌داند. وی از جویندگان راه و رسم سلوک می‌خواهد که حفظ ظواهر در عین عنایت به باطن را مراعات نمایند و توجه به لبّ و کنار گذاشتن قشر را همراه با حفظ ظواهر شریعت، سرلوحه‌ی عمل قرار دهند.

عارف بیدآبادی با اظهار شگفتی از این که یکی از فقیهان هم‌عصرش میان دو عبارت او: «خُذِ اللَّبَابَ وَ اطْرَحِ الْقُشُورَ» و «حفظ ظواهر شریعت» ناسازگاری و تناقض می‌بیند، در پاسخ به او می‌فرماید:

«چگونه ممکن است کسی که شما را همواره به جمع شریعت با طریقت و حقیقت فرا می‌خواند، از شما بخواهد که ظواهر شریعت حقّه را کنار بگذارد -

آن‌گونه که ملاحظه‌ی باطنیه چنین می‌کنند؟!»!

آن‌گاه با بیان معانی گوناگون «خُذِ اللَّبَابَ وَ اطْرَحِ الْقُشُورَ»، در پایان سفارش می‌کند: «نه از کسانی باش که از مغز تنها به پوسته اکتفا می‌کنند و نه از باطنیه‌ی ملاحظه که اهل تحریف حقایق و آثارند، بلکه دَعِ الْحَثَوِيَّةَ وَ الْبَاطِنِيَّةَ وَ كُنْ

محمّدیا) شجرة مباركة زيتونة لا شرقية و لا غربية^۱ (حنيفا مسلماً^۲) جامعا بين
الظاهر و الباطن...»^۳

۲. در مکتب عرفانی بیدآبادی، قدم گذاشتن به وادی سلوک مستلزم تحصیل
شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی است. به این ترتیب که شخص سالک
بایستی به اوامر و نواهی رسیده از ناحیهی شارع، عالم و آگاه شود:
الف) علم به آنچه به افعال و جوارح مربوط می‌شود که یا به تقلید و یا به اجتهاد
به دست می‌آید و این همان «علم شریعت» است.
ب) علم به اوصاف جمیله و اخلاق رذیله که به دل مربوط می‌شود و این را
«علم طریقت» می‌گویند.
از ترتیب این دو مقدمه‌ی صغری و کبری، نتیجه‌ای حاصل می‌شود که آن را
«حقیقت» می‌خوانند؛ یعنی: معرفت کامل حسب قابلیت و استعداد او به
حقایق موجودات.^۴

عارف بیدآبادی در برخی از نامه‌ها و آثار دیگر خود، همین بحث را تحت عنوان
تقوا و شرایط و آداب آن، حصول ملکه‌ی عدالت، و شرایط تجرید و تفرید،
مطرح کرده است.
وی در یکی از نامه‌های خود به اهل سلوک، تقوا را زاد راه سلوک دانسته و در

^۱ - نور / ۳۵

^۲ - آل عمران / ۶۷

^۳ - "نامه به قزوینی"، فصلنامه حوزه اصفهان، ش ۳، ص ۷۲ - ۷۶

^۴ - رساله‌ی تخلیه و تحلیه، ص ۳۹۵

معنای آن می‌فرماید: «تقوا عبارت از قیام نمودن به آنچه شارع امر به آن فرموده است و پرهیز کردن از آنچه نهی از آن کرده از روی بصیرت تا دل به نور شرع و صیقل تکالیف آن مستعد فیضان معرفت شود از حق عزوجل...»^۱ او در ادامه‌ی این بحث، تحصیل علوم و معرفت و اخلاق حمیده را مترتب بر رعایت تقوا و طهارت شرعی و تقویت روح می‌داند. در مکتب بیدآبادی، آدمی به سبب التزام به لوازم شریعت و سلوک شاهره مسالك طریقت و تحقیق دقایق مطالب حقیقت، تعدیل قوای ثلاث انسانی یعنی بهیمی و سبعی و نطقی نموده، مالک ملکه‌ی عقل و شجاعت و حکمت شده و مصداق حقیقی مفهوم اسم عدالت می‌گردد. به عبارت دیگر، باید فاعل اعمال صالحه واجبه و مسنونه و متصف به صفات جمیله و متخلق به اخلاق حسنه و معتقد به عقاید حقه شود.^۲

در جای دیگر، تجرید و تفرید آدمی را در گرو سه شرط می‌داند:
الف) تصحیح اعتقاد به معرفت مبدأ از راه استدلال و نظر صحیح یا به مجاهده و ریاضت؛

ب) تخلق به اخلاق حمیده و تنزه از اوصاف ذمیمه؛

ج) اصلاح اعمال و افعال.^۳

در مکتب اخلاقی - عرفانی بیدآبادی، ورود به وادی طریقت، مستلزم پیروی

^۱ - بنگرید به متن نامه‌ی اول بیدآبادی در ادامه‌ی همین گفتار

^۲ - "نامه به طهرانی و واعظ کاشانی"، مجله «وحید»، ص ۴۰

^۳ - حسن دل، ص ۵۵

کامل و دقیق از دستورات شریعت است. از این رو از شخص سالک می‌خواهد تا «به قدم جد و جهد تمام پای در جاده‌ی شریعت گذارد و تحصیل ملکه‌ی تقوا نماید؛ یعنی پیرامون حرام و مشتبّه و مباح قولاً و فعلاً و خیالاً و اعتقاداً به قدر مقدور نگردد...» که در این صورت، و به شرط فرونگذاشتن عبادات واجب و مستحب، صاحب روح قدسی و برخوردار از شرح صدر می‌گردد و کم‌کم از حال به مرتبه‌ی مقام می‌رسد و با حصول ملکات حسنه و رسوخ عقاید حقه، چشمه‌های حکمت به زبان او جاری می‌گردد و به کلی از غیر حق، روی می‌گرداند.^۱

۳. توهمی بودن ادراکات حسی و خیالی، و نقصان شناخت عقلی از جمله دلایل بیدآبادی در لزوم توجه سالک به پیروی دقیق و اجرای مو به موی شرایع الهی و احکام دینی است.

توهم حصول معرفت به مدد حسّ و خیال، تصویری مُحال بوده و اندوخته‌ی حسّ و خیال «تمام نقش و نگار بی‌معنی سریع‌الزوال، بلکه محض وزر و وبال است»^۲.

کار عقل نیز نیز ارایه‌ی طریق است نه ایصال به مطلوب: «عقل رهبر و لیک تا در دوست». نباید به عقل خود، احکام الهی را گردن نهیم: «فان مجرد العقل غیر کاف علی صراط مستقیم»؛ زیرا باور عقلی به تنهایی برای گذر کردن از پل صراط کافی نیست: بنابراین راه نجات، منحصر در تابعیت قولی و فعلی و حالی است.

^۱ - همتیه، صص ۳۹۱ - ۳۹۰

^۲ - "نامه به عبدالله کاشانی"، مجله وحید، ص ۳۸

«الشريعة أحوالی و الطريقة افعالی و الحقیقة احوالی»^۱

۴. از آنجا که انجام کامل دستورات شریعت یعنی رعایت دقیق احکام چهارگانه‌ی واجب، حرام، مستحب و مکروه، برای سالک ضروری است، عارف بیدآبادی در نامه‌ها و مکاتباتش، بر به جای آوردن احکام دینی و اوامر شرعی و پرهیز از نواهی تأکید زیادی نموده است. از جمله مواردی که او انجام آنها را از ضروریات سلوک الی‌الله برشمرده است عبارتند از: دقت در حلال بودن لقمه و اعتدال در خوردن؛ چرا که مدار کار سلوک بر آن است، دوام وضو، نماز اول وقت، نماز شب، احیای لیالی متبرکه، تولی و تبری، خواندن ادعیه پس از نمازها، رعایت آداب دینی و احکام الهی مانند صدقه دادن و صلّه‌ی رحم، رفع حاجت نیازمندان و خدمت به بندگان خدا، دلخوش نکردن به اسلام زبانی و نشان دادن اسلام در عمل و تقوا.^۲

۵. در وادی طریقت و تخلق به فضایل و اتصاف به خصایل ربّانی نیز، بیدآبادی رعایت آداب دینی و سنن اخلاقی را سفارش می‌کند که از آن جمله‌اند: دوری از رذایل مانند: غیبت، تهمت، حسد، بخل، پرحرفی و خودپسندی؛ رحم و انصاف: دست افتادگان گرفتن، مهربانی به بیوه‌زنان و مسکینان و غریبان و شکستگان، اکرام میهمانان، شفقت و مروّت با عیال و متعلقان؛ پرهیز از عناد، استهزاء، جدال، مرء و مزاح زیاد، خود را از همه حقیرتر شمردن و در باطن،

۱- همان؛ حسن دل، ص ۸۰

۲- بنگرید به: حسن دل، صص ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۳، ۳۷، ۴۰ و ۵۲؛ "نامه به عبدالله کاشانی"، ص ۳۸؛ "نامه به طهرانی و واعظ کاشانی"، ص ۴۰؛ تخلیه و تخلیه، ص ۳۹۱

بہتر از ظاہر بودن.^۱
 عارف بیدآبادی در تعریف راه نیکبختی می‌فرماید:
 «نیکبخت آزادمردی است که سلاسل و اغلال آمال از گردن جان و قید گِل از پای دل بردارد و از سجده‌ی دیو و هم و طاعت خوک شهوت و سگ غضب سرکشد و بیشه‌ی وجود هستی خود را از آتش عقیده‌ی بد و ظلمت جهل و اژدهای حبّ جاه و مار ریا و عقرب بخل و مور و موش حرص و جُعَل میل دنیا و فیل نخوت و میمون مکر و شیر عجب و پلنگ کبر و گرگ حسد و سایر موزیات و نامالیقات پاک ساخته، روضه‌ی رضوان و بلده‌ی جنان گرداند.»^۲
 ۶. پایه‌ی شناخت و اساس معرفتی مکتب عرفانی بیدآبادی توجه خاص به معرفت نفس است. معرفت نفس در این مکتب، ملازم معرفت ربّ بوده و برای وصول به حقیقت و مراقبه‌ی نفس آدمی از اهمّ امور به شمار می‌رود: «[انسان باید] فحواى معنوى «من عرف نفسه فقد عرف ربه» را بازجوید؛ چه، انسان از آن روی که انسان است حقیقت واحد وحدانی است که هیچ اثنبیت و تعدّد در انسانیت او نیست و هرگز منقسم نشود به "انسانی" و "لاانسانی" یا به انسانی دیگر.... پس همچنین وجود کلّ من حیث هو کلّ، يك حقیقت است بی تعدّد و تکثر، و لیکن او را ظاهر و باطنی و غیبی و شهادتی است بر مثال ارواح و اجساد و قوا و اعضا؛ و از این جهت فرمود: «انّ الله خلق آدم علی صورته»، و چون هیچ وجود جز وجود مطلق نیست، پس هر که خود را یافت، او را یافت.»^۳

^۱ - حسن دل، ص ۲۴، ۳۰، ۳۷، ۵۹، ۷۴، ۷۶ و ۷۸

^۲ - همان، صص ۶۰ - ۵۹

^۳ - مبدأ و معاد، صص ۳۱۰ - ۳۱۱

بیدآبادی در آثار و نامه‌های خود به مراتب نفس و روح آدمی از اماره به لوّامه و مطمئنه و راضیه مرضیه اشاره کرده و حقیقت «من» را - که اسامی روح، نفس و عقل برای آن، از جهت مقامات و مراحل مختلفش می‌باشد - ملاک تمیز انسان از حیوان دانسته و هم او را مکلف به امر و نهی شریعت و مستحق مدح و ذم و در معرض سؤال و جواب و حساب و کتاب می‌انگارد که: «اگر توفیق رفیق شفیق طریق وثیق سلوکش شود... مراجعتش به وطن اصلی سالما و غانما به فعل می‌آید و در (مقعد صدق عند ملیک مقتدر)^۱ بر مسند عزت نشیند. و اگر العیاذ بالله از غایت مجاورت و قرابتش به نفس خسیس حیوانی... زنگ گیرد و کدورت پذیرد... از زلال وصال جمال مطلق... محروم شود و این غبن عظیم است و خسران مبین».^۲

در نظر این عارف الهی، بزرگترین حجاب در راه سلوک، خود را و کار خود را در میان آوردن و دیدن است.^۳ و توجه به حقیقت خود نداشتن، و لذا هشدار می‌دهد که: «مگر آیهی کریمه‌ی (و لقد کرّمنا بنی آدم) را نخوانده‌ای که چنین در لذت سفلی مانده‌ای؟ تو [بی] خلاصه‌ی ما فی الدارین و زده‌ی ما فی العالمین و لبّ و قشر کونین. از خدا بهراس و خود را بشناس... و از اول و آخر و

^۱ - اشاره به آیه

^۲ - حسن دل، صص ۴۲ و ۵۴

^۳ - همان، ص ۳۸

^۴ - اسراء / ۷۰

ظاهر و باطن خود غافل مباش.»^۱
 از این رو، طالب حقیقت و سالک طریقت را همواره به محاسبه‌ی نفس و پرسش
 از خود فرامی‌خواند تا حقیقت خود را یافته و بداند که به چه کار آمده و به کجا
 می‌رود؟^۲ و برای او روشن شود که:
 «اشرف عجایب مصنوعات و افضل غرائب مخلوقات و مبدع‌البدائع الجمیله،
 نوع انسان است که به حسب صورت، از همه مؤخر و نقش آخرین است و از
 روی معنی بر همه مقدم و منظور نخستین و جوامع کَلِم و مظهر اسم الله حقیقت
 حضرت اوست...»^۳
 در مکتب اخلاقی عارفان نجف اشرف نیز - به پیروی از بیدآبادی - اساس سلوک
 همان طریق معرفت نفس است و برای نفی خواطر، در وهله‌ی اول توجه به
 نفس را دستور داده‌اند.^۴
 عارف بیدآبادی، محاسبه‌ی نفس را برای هر انسانی در سه چیز لازم می‌داند:
 «یکی آن‌که تأمل کنی که در آن روز هیچ خطایی و معصیتی از تو واقع شده است
 یا نه؟ دویم آن‌که در آن روز خیری و حسنه‌ای کسب کرده‌ای یا نه؟ سیم آن‌که
 هیچ عمل صالحی به تقصیر و تکاهل فوت کرده‌ای یا نه؟»^۵

۱- همان، ص ۹۴

۲- همان، ص ۱۰۴

۳- همان، ص ۴۵

۴- لبّ اللباب، صص ۱۵۸ - ۱۵۹

۵- حسن دل، ص ۳۶

۷. مکتب اخلاقی - عرفانی بیدآبادی مبتنی بر عمل، دیدگاه‌های آن تجربی و عملی، و محور آن «دستور العمل» - و نه آگاهی از رذایل و فضایل - است. سیر و سلوک در این مکتب، بر اساس اذکار و اورادی است که از ائمه‌ی دین علیهم‌السلام و راهنمایان وادی معرفت، نقل شده است؛ چرا که ذکر، مرز بین انسان و حیوان، و پلکان قرب و نردبان صعود به لقای معبود است. در برنامه‌های تربیتی و سلوکی این مکتب، شخص سالک در مقام نفی خواطر باید مانند جبال رواسی ثابت بایستد و هر خاطری که پیدا می‌شود و باعث زحمت او می‌گردد، با شمشیر ذکر آن را هلاک کند. عارف بیدآبادی گفتن اذکار لسانی را برای دفع وسوسه‌های شیطانی و حصول حالات معنوی، البته با رعایت شرایط و آداب ویژه‌ی آن لازم می‌داند و در پاسخ به پرسش و درخواست راهنمایی از سوی برخی از اهل سلوک، گفتن برخی از این اوراد را توصیه کرده است.

وی در میان اذکار لسانی، کلمه‌ی طیبه‌ی «لا اله الا الله» را بهتر از همه‌ی اذکار دانسته و آن را مفتاح باب رضا و معراج فردوس اعلا برشمرده و گفتن آن را برای نفی ماسوا و اثبات مطلب اقصی و نفرت از غیر خدا لازم دانسته است.^۱

همچنین برای دفع وسوسه‌ی نفس و خطورات قلبیه‌ی بشریه، و ترقی احوال نفس، گفتن اورادی مانند: «لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم» و «لا اله الا انت سبحانک انی كنت من الظالمین» و «لا اله الا هو یا حی یا قیوم» و «الله» و «یا هو یا من هو لا هو الا هو» و «یا هو» و «یا الله یا هو» توصیه شده است. اما به شرط

^۱ - "نامه به صدرالدین دزفولی"، مصباح العارفين ص ۱۳۹؛ حسن دل، ص ۲۹

^۲ - انبیاء / ۸۷

آن‌که همراه با جوع و سهر و پرهیز از خوراك شبهه‌ناك و نیز انجام هر يك از انكار در حدّ اقلّ چهل شبانه‌روز و به اصطلاح يك اربعين كامل باشد، که در این صورت، احوالی بر نفس عارض شود و صفا و نوری در دل او منکشف گردد که به تدریج باب ملکوت بر روی او فتح شده و سپس فنای ملك و ملکوت حاصل گردد و نهایتاً از محو به صحو و بقای کلی در عین فنا رسد و سرّ معنای «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» برایش منکشف گردد و در این مقام به مرتبه‌ی خلافت و راهنمایی مردم به سوی خدا و نیابت حضرت حجه‌الله علی الارض خواهد رسید.^۱

همچنین از جمله ادعیه‌ای که عارف بیدآبادی به شاگردش حاجی کرباسی، سفارش بسیار کرده بود، این دعای شریف است: «یا محمد یا علی یا فاطمه یا صاحب‌الزمان ادرکنی و لا تهلکنی»^۲

۸. از آن جا که برخی از اهل ظاهر گمان می‌کنند که تهذیب نفس بر اساس ریاضت و سختی دادن به نفس در شریعت اسلام وارد نشده و حتی بعضی مخالفت اسلام با این شیوه را تصور کرده‌اند، عارف بیدآبادی در جای‌جای نامه‌ها و مکاتباتش به بیان معنای درست ریاضت و تهذیب نفس، لزوم و شرایط و آداب و طریقه‌ی آن اشاره کرده است. ایشان، در لزوم و تعریف ریاضت می‌نویسد: «آدمی باید نوعی نماید که او را در هر حرکت و سکون، نیت صادقی باشد و هر

^۱ - تخلیه و تحلیه، صص ۳۹۵ - ۳۹۷

^۲ - دارالسلام، ص ۳۱۸

يك از آن دو به محض امتثال شریعت از او سر بزند نه به عادت شهوت طبیعت و فرمایش قوی و مشاعر حیوانیت؛ و این است معنای ریاضت که: «توسن نفس سرکش را لحظه‌ای از لحظات به خود وانگازد.»^۱

وی در جای دیگر، رسیدن انسان از مرتبه‌ی علم‌الیقین به عین‌الیقین و وصول به درجه‌ی حق‌الیقین را مستلزم تهذیب نفس می‌داند؛ چرا که مردم همگی به علم‌الیقین می‌دانند که باید مُرد و با این حال، عبرت نمی‌گیرند. پس باید علم‌الیقین را به عین‌الیقین تبدیل نمود و به درجه‌ی حق‌الیقین رساند تا بدانیم که نفس و شیطان، دو دشمن همیشه در کمین آدمی‌اند و این جز با طی طریق سلوک و ریاضات شرعی امکان‌پذیر نیست.^۲

در نگاه بیدآبادی، چشم‌پوشی از طریقه‌ی تهذیب با ریاضات شرعی و تقلید از پدران و استادان در مسایل اصلی و فرعی، مانع از عروج به آسمان معارف حقیقی و رسیدن به واقعیات هستی است.^۳

برای بر هم زدن علایق دنیوی و رهایی دل از تعلق کونین، راهی جز زدن صیقل ریاضت بر آیین‌های معنا نیست.^۴

و بدون ریاضت شرعی، خیالات تحصیل کمالات، محض هوس است.^۵ فقیه

^۱ - "نامه به ملا محمدعلی قاینی"، ص ۴۱

^۲ - حسن دل، ص ۵۳

^۳ - آداب السیر و السلوک، ص ۲۶۹

^۴ - حسن دل، ص ۲۴

^۵ - "نامه به قاینی"، ص ۴۱

عارف سالک، میرزا ابوالهدی کلباسی، از قول پدرش علامه ابوالمعالی و او نیز از پدرش فقیه زاهد نامی حاجی کرباسی نقل می‌کند که مرحوم بیدآبادی برای بعضی از فرزندانش روی صفحه‌ای چنین نوشته بود: «بی‌ریاضت نتوان شهره‌ی آفاق شد». همچنین مدّت يك سال، این مصرع را برای سرمشق شاگردش حاجی کرباسی نوشته بود: «کسب کمال کن که عزیز جهان شوی» و بارها این شعر را بر او می‌خواند:

«هزار سال بود از تو تا مسلمانی

هزار سال دگر تا به شهر انسانی»^۱

آدمی برای کنار گذاشتن قلب قلابی و به‌دست آوردن نفس خالص انسانی، بایستی از امور روزمره و عادات طبیعی دست کشیده و به ریاضت و تزکیه‌ی نفس پردازد.^۲ بیدآبادی، با برشمردن درجات سه‌گانه‌ی تقوا (تقوای لازم عوام از کفر و شرک، تقوای خواص از معصیت و خطا، تقوای خاص الخاص از ماسوای خدا)، و ذکر اقسام چهارگانه‌ی ورع (ورع تائبان، صالحان، متقیان و صدیقان)، رسیدن به درجات عالی تقوا و حصول مراتب والای ورع را با طیّ منازل شریعت، طریقت و حقیقت و یاری ریاضات شرعی، میسر می‌داند.^۳ ۹. طریقه، آداب و شرایط سیر و سلوک عرفانی شرعی، محتوای نامه‌ها و مفاد تمامی مکاتبات عارف بیدآبادی را تشکیل می‌دهد. وی در پاسخ به کسانی که در نامه‌های خود راه و

^۱ - البدر التمام، صص ۲ و ۹؛ مکارم الآثار، ج ۱، ص ۶۸

^۲ - حسن دل، ص ۶۸

^۳ - همان، صص ۴۱-۴۳

رسم سلوک را از او خواسته و از پیچ و خمها و لغزشگاههای آن اظهار نگرانی کرده‌اند، به بیان شیوه و آداب سلوک شرعی، در خور فهم و استعداد سایل پرداخته است. در مکتب بیدآبادی، اولین درجه‌ی سلوک عبارت از ترك علايق بوده و راه به سوی قرب حق تعالی به تخلیه و تخلیه منحصر است که البته مقدم بر همه‌ی مبادی و اسباب آن، توبه از آنچه انسان، بیشتر بر آن بوده، می‌باشد.^۱ طی این مسیر جز با درخواست هدایت از پروردگار و توسل به اولیای او و عشق به آنها ممکن نیست:

«باید اول از مرشد کلّ و هدای سبیل هدایت جسته، دست توسل به دامن متابعت ائمه‌ی هدی علیه‌السلام زده، پشت پا بر علايق دنیا زنی و تحصیل عشق مولا نمایی.»^۲

وی درباره‌ی شرایط و طریقه و نتایج سلوک می‌نویسد:
«پس در تزکیه‌ی نفس و تصفیه‌ی قلب و تجلیه‌ی روح ظاهرا و باطنا متابعت آل رسول باید نمود تا قوّت غضبی و نفس سبعی و قوّت شهوی و نفس بهیمی... منقاد قوّت ناطقه و نفس ملکی شود و... قابل الهام و محل معرفت حقایق و احکام ملك علام گردد...»^۳

از دیگر شرایط مهم و لوازم ضروری سلوک شرعی از نظر بیدآبادی، زدودن جهل و تحصیل علم و حکمت است؛ چرا که: «سرّ همه‌ی قبایح فضحیه و مادر

^۱ - تخلیه و تخلیه، ص ۳۹۴؛ حسن دل، صص ۸۷- ۸۸

^۲ - همتیه، ص ۳۹۰

^۳ - حسن دل، صص ۵۰- ۵۱

همه‌ی شنايع بديعه و منشأ جميع رسوم زميمه و مبدء تمام عادات رذيله، جهل است که آن، موت و عماء معنوی است. و مصدر کلّ خيرات و حسنات و باقيات صالحات، علم است و بينايی باطنی است و سرمایهي سعادت دو جهانی.»^۱

با این که به یکی از علمای بزرگ همعصر خود توصیه می‌کند که انسان نباید تمام عمر خود را در درس و تدریس و چشم‌پوشی از تهذیب نفس بگذراند،^۲ اما هشدار می‌دهد که:

«عروج از این زندان ظلمانی و خاکدان عالم فانی به عالم علوی نورانی بی‌واسطه‌ی فضل و حکمت و بی‌واسطه‌ی علم و معرفت صورت نیندد.»^۳
«البته سالك باید از میان علوم معمول رسمی بهترین آنها را انتخاب کند و علامت علم نافع و نشان یعنی علامت علم سودمند و نشانه‌ی حالی [در مقابل قالی] بودن آن حالی آن است که آدمی را از هوای دنیا خالی سازد.»^۴ «چرا که علم بستگی به زیادی تحصیل ندارد، بلکه نوری است که در قلب‌ها می‌تابد و اگر آدمی به آداب شایسته‌ی الهی آراسته شود، آن را خواهد یافت.»^۵
عارف بیدآبادی، اموری مانند عزلت، کم‌خوابی، بیداری و گرسنگی را از

^۱ - همان، ص ۳۵

^۲ - آداب السیر و السلوك، ص ۲۶۹

^۳ - همان، ص ۳۶

^۴ - آداب السیر و السلوك، ۲۶۹؛ حسن دل، ص ۳۶

^۵ - آداب السیر و السلوك، صص ۲۷۰ - ۲۶۹

جمله‌ی کارها و اعمال حتمی و ناگزیر برای سالک دانسته و از قول بزرگان نقل می‌کند که:

«عزّت باعث عزّت است، و عزّت در عزّت از خلاق است، و راحت در قطع علایق، و سلامت در وحدت، و آفت در شهرت.»^۱
و به سالک هشدار می‌دهد که:

«... هر که قدر گرسنگی و برهنگی و عبادت و بی‌خوابی و بی‌چیزی و بی‌خانمانی و لاغری و گمنامی و تنهایی نداند، حق‌تعالی وی را به بلای سپری و خودآرایی و بطالت و خواب و مال‌داری گیر اندازد و به بلبله‌ی سروسامانی و فربه‌ی و آفت شهرت و معاشرت خلق مبتلا سازد که ساعتی و لمحهای نتواند که به خود یا خدا بپردازد.»^۲

البته این به معنای آن نیست که پویندگان و سالکان در راه حق دست از زندگی دنیوی و کار و کسب شسته و یکسره به رهبانیت بپردازند، بلکه اساساً طیّ طریق سلوک شرعی منافاتی با امرار معاش و کار و تلاش نداشته و مستلزم ترك معیشت به قدر ضرورت نیست؛ و در روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام مسلمان بیکار یا شخص توانمندی که خرج و هزینه‌اش به عهده‌ی دیگری باشد، به شدّت مذمت و نکوهش شده است.^۳

۱۰. نامه‌ها و مکتوبات بیدآبادی پر از مواعظ و پندهای این عارف دلسوخته و

^۱ - حسن دل، ص ۶۸

^۲ - همان، ص ۷۷

^۳ - "نامه به قاپنی"، ص ۴۲؛ حسن دل، صص ۸۸-۸۹

سالک راه‌آزموده و حاصل تجارب شخصی و حالات و مقاماتی است که پیموده و چشیده است. نوشته‌های عرفانی او، سراسر حال است و ذوق و عمل و حضور و بینش و تساهل و جوانمردی و گذشت و برخاستن از سرِ جاه و حشمت و دوری جستن از قیل و قال اهل مدرسه، و بر تجربه‌ی درونی و انکشاف معنوی متکی است. مکتب اخلاقی - عرفانی او روشن، لطیف و قابل فهم، برخوردار از بالندگی و پویایی، و همچنان اثر زندگی و نَفَس زندگی از آن آشکار است. از این رو، نوشته‌جات او هنوز دهان به دهان می‌گردد و افق‌ها را درمی‌نوردد و در سینه‌ها می‌جوشد. از جمله مواعظ و هشدارهای او خطاب به اهل سلوک و پویندگان راه حق، چنین است:

مذمت حب دنیا

«دوستی دنیا مانع رشد و ترقی و حصول معارف حقیقی است.^۱
«دل‌بستگی و مسرور شدن به شهوات بی‌اعتبار و لذات ناپایدار، مایه‌ی ندامت و عذابی بزرگ است.»^۲
«محب دنیا، رفیق نااهل است؛ چه در لباس شیخ و درویش، یا در عرصه‌ی معرکه‌ی امامت و وعظ، یا در مدرس مجتهد و محدث.»^۳

^۱ - آداب السیر و السلوک، ص ۲۶۹

^۲ - حسن دل، ص ۲۱

^۳ - "نامه به قاینی"، صص ۴۲ - ۴۱؛ حسن دل، ص ۸۷

«دنیا و عقبی مانند دو زن اند که در تصرف يك مرد باشند. به هر يك که میل می‌کند، آن دیگری از او دور و متنفر می‌شود.»^۱
«هواپرستی با خداپرستی جمع نشود و خودبینی با حق‌بینی راست نشود.»^۲
«البته طالب عقبی باید به دل از جاه و مال دنیا بی‌رغبت باشد، نه آن که به زبان و گفتگو زاهد، و به دست و پا و دندان پنج‌پنچ بگیرد؛ و تا اول به اکراه بر نفس زور نیاورد و ترك فضولی مباحه نکند، به عیوبش بر نمی‌خورد و به درجه‌ی زهد نمی‌رسد.»^۳

ذکر مرگ

«مرگ را دائم در نظر دار تا همه‌ی کارهای دشوار بر تو آسان شود، بلکه مشتاق آن گرد تا به شیرینی بمیری نه به تلخی...»^۴
«به کثرت ذکر مرگ، خانه را از فکر غیر خالی کن.»^۵
«یاد کن از آن روزی که نگذارند قدم از قدم برداری تا حساب دو به دو از عمر تو بگیرند...»^۶

^۱ - همان، ص ۸۶

^۲ - حسن دل، ص ۳۵

^۳ - "نامه به قائمی"، ص ۴۲؛ حسن دل، صص ۸۷ - ۸۸

^۴ - حسن دل، ص ۲۷

^۵ - همتیه، ص ۳۸۹

^۶ - حسن دل، ص ۹۸

«عیسی روح الله علیه السلام می فرماید که: ای حواریان! دعا کنید تا حق تعالی جان دادن را بر من آسان کند، و محمد خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله دعا می کرد که: «اللهم هون علينا سكرات الموت»؛ با آن همه تفرّد و تجرّد و فقر و زهد که ایشان را بود...»^۱

قدر لحظات عمر دانستن

«و هر ساعت و دقیقه را که از زمان بر تو می گذرد، بلکه هر نفس و آنی را که از غیب به تو می رسد، دم آخر و نفس واپسین شماری... و قدر و قیمت آن را بدانی و لاطایل در آن مشغول نباشی.»^۲

«چون گذشته گذشت، آینده را نیز چنان مگذران و حال را مغتنم... و تلافی ایام جوانی را... باری در پیری دریاب.»^۳

«ای نفس! این روز جدید که آمده مانند آن روز است که گذشته و بر گفتار و کردار تو شاهد است. دی قدرش ندانستی، امروز بدان...»^۴

لزوم موت ارادی برای سالک

«هر که پیش از مرگ طبیعی به موت ارادی بمرّد، زنده‌ی ابد شد و آن، عبارت از

^۱ - همان، ص ۸۱ - ۸۲

^۲ - همان، ص ۲۲ - ۲۳

^۳ - همان، ص ۲۲ - ۲۳

^۴ - همان، ص ۹۱

میراندن شهوت و کشتن غضب بود به فرمان عقل و شرع.»^۱

نفرت از معصیت

از معصیت نفرت کن و به طاعت رغبت زیرا که لذت معصیت برود و تلخی آن بماند و تلخی طاعت برود و لذت آن بماند.»^۲
به کدام جسارت متعرض فعلی می‌شوی که موجب مَقْت و سَخَط خداوند علام شود و شدت قَهَّار شدید الانتقام را بر خود می‌پسندی؟^۳

از جاده‌ی قناعت بیرون نشدن و اکتفا به ضروریات حیات کردن
«و در طعام و لباس و خواب و سایر مایحتاج صوریه به قدر حاجت و ضرورت اکتفا کن و از طریق قناعت به کفایت بیرون مرو تا کارت بر وفق شریعت باشد.»^۴
«جامه رعنائی و خودآرایی به فعل میاور و بدانچه دفع سرما و گرما کند قناعت کن و زیادتی را به برهنه‌ای دیگر بیوشان و به گرسنه‌ای دیگر برسان...»^۵

مدارا با خلق خدا و تساهل با مؤمنین

^۱ - همان، صص ۳۵ و ۶۰

^۲ - همان، ص ۳۷

^۳ - همان، ص ۹۵

^۴ - همان، ص ۲۸

^۵ - همان، ص ۳۹

«و در برابر مردم، نیکی کن و اگر آن نتوانی کرد بدی مکن...»^۱
این که «در حق رضا باشیم و در حق خود نفس‌الامری، خرده‌گیرتر از آن باشیم که در باب دیگران دقت کنیم و هیچ دانا و درویش امتحان نکنیم... و افعال ظاهر مسلمانان را حمل بر صحت کنیم»^۲.

دوری گزیدن از رفیق نامناسب

«با اشرار نابکار که صغار و کبار این روزگارند نیامیز.»^۳
«از اختلاط و آمیزش با مردم روزگار که خواص و عوام ایشان تمام مانند انعام عام و ناتمام‌اند، بلکه اضلّ، بپرهیز و بگریز... از خلق آویخته به که با خلائق آمیخته»^۴.

«زاهد حقیقی در دنیا رفیق موافق است؛ از هر صنف خواه باشد.»^۵
« [باید] دست از آشنایی این بیگانگان آشنا دعوی و دشمنان دوست‌نما بشویی و پیرامون این دنوان و نفس‌پرستان نگردی.»^۶
«و از رفیق نامناسب و مصاحب نفس اجتناب نما و در دانانهادان و پاک‌اعتقادان

^۱ - حسن دل، ص ۲۷

^۲ - همان، ص ۷۵

^۳ - همان، صص ۶۹ - ۷۰

^۴ - همان، ص ۶۸

^۵ - "نامه به قاینی"، ص ۴۲

^۶ - همان، ص ۷۱

در آویز که اثر صحبت، عظیم است.^۱
مغرور نشدن به زهد و عبادت خود «و به دراعه و عمامه و سجاده مناز و از
جادهی درمندی و افتادگی و عجز بیرون مرو که آفت در طریقهی عابدان بیش
از دیگران است... تا سبک بار نشوی، این سفینهی تن به منزل نرسد... از قصه
پر غصه‌ی ابلیس عبرت گیر...»^۲

خاستگاه مکتب اخلاقی - عرفانی تشیع

در پایان توجه به يك نکته‌ی تاریخی، اهمیت تأسیس مکتب عرفان عملی
شیعی توسط بیدآبادی را بیش از پیش آشکار می‌نماید. وجود معارف توحیدی
و نکات عمیق عرفانی در متون دینی شیعه، به ویژه بخش ادعیهی ائمه علیهم‌السلام، و از
طرفی هم رواج اندیشه‌های صوفیانه در جوامع اسلامی و نگارش آثار عرفانی از
سوی مشایخ آنها، موجب تمایل برخی عالمان شیعی به اندیشه‌های عرفانی
گشت. به‌دست آمدن اقتدار دینی و سیاسی و اجتماعی در برهه‌هایی از زمان
برای صوفیان و سامان یافتن نهادهای سازمانی‌شان، کار را بعضاً به جبهه‌گیری
صوفیان در برابر ارباب شریعت نیز کشانید؛ از این رو، بسیاری از عالمان شیعی
دارای گرایش‌های عرفانی، وادار به بررسی و مقایسه‌ی اندیشه‌های عرفانی با
باورها و متون روایی شیعه شدند. این حرکت که ظاهراً در قرن ششم هجری
قوت بیشتری یافت، اندك اندك باعث پدید آمدن دو گرایش عمده در این زمینه

۱- همان، ص ۳۸

۲- همان، ص ۱۰۰

گردید: برخی از عالمان عارف‌مسلك شیعی - مانند سیّد حیدر آملی و ابن ابی جمهور احساسی - به جمع تصوف و تشیع پرداخته، و برخی دیگر عرفان را بر مبنای باورها و روایات شیعی بنا نهادند؛ مانند: سیّد رضی علی بن طاووس، شهید ثانی، ابن فهد حلّی، شیخ بهایی، ملا محمد تقی مجلسی و آقا محمد بیدآبادی، که این رویه در آثاری مانند اقبال، اسرار الصلوة، عده‌الدّاعی، مفتاح الفلاح، تشویق السالکین، رساله‌ی مجاهده (یا ریاضت) و نیز نامه‌ها و مکتوبات بیدآبادی به چشم می‌خورد.

بدین ترتیب، بیدآبادی، مکتب اخلاقی - عرفانی خود را از باطن قرآن و روایات و ادعیه‌ی امامان علیهم‌السلام آموخت. شریعت را بُراق معراج شهود می‌دانست. حبّ ولایت معصومین، زادراه او بود و مقام کردن در بیت ولایت آل بیت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآل‌آله‌وسلّم او. و صف شیوه‌ی عرفانی او به «شرعیت» نه بدین معناست که «عرفان» پیش از او خلاف شریعت بود، که آن عرفان نیز خاستگاهش قرآن و گفتار نبوی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم بوده است، بلکه در شیوه‌ی عرفانی و سلوکی بیدآبادی، ظواهر مکتب و عمل به آن، معبر شهود حقایق و رسیدن به لقاء است و ساختار ساختمان این شیوه را سنّت پیامبر و اهل‌بیت و قرآنی که زبان آن آل رسولند، تشکیل می‌دهد. امتیاز دستورالعمل‌های بیدآبادی و برنامه‌های ذکر و سلوکی او، الهام و بهره‌وری از کلام و مرام امامان شیعه علیهم‌السلام است؛ به طوری که پشتوانه‌ی هر گفته‌ی او چندین روایت است.

نامه‌های عرفانی بیدآبادی

تاکنون هشت نامه از مکتوبات و نامه‌های آقامحمد بیدآبادی خطاب به سالکان کوی حق و مشتمل بر آداب و شرایط و نتایج ریاضت و سلوک شرعی، چاپ و منتشر شده است. در نسخه‌ای خطی که اخیراً به دست نگارنده رسید، هشت نامه از بیدآبادی به چشم می‌خورد که تاکنون پنج مورد آن به چاپ رسیده است. این نسخه‌ی ارزشمند که تاریخ کتابت آن از حدود سال ۱۲۲۰ هجری به بعد است، رسایی از شیخ بهایی، میرداماد، ملاصدرا، فیض کاشانی، بیدآبادی، ملاعلی نوری و دیگران را دربرمی‌گیرد و توسط چند نفر از علمای اصفهان در عصر فتحعلی شاه قاجار نوشته شده است. حدود ده نامه از مرحوم بیدآبادی در این مجموعه‌ی نفیس به چشم می‌خورد که سه مورد آن‌ها تاکنون انتشار نیافته است و در این دفتر به خوانندگان گرامی تقدیم می‌شود. نخستین نامه‌ای که در ذیل ارایه خواهد شد، متأسفانه فاقد خطبه بوده و بخشی از سطور اولیه‌ی آن، افتاده است. و به احتمال زیاد از نامه‌های مرحوم بیدآبادی می‌باشد. این نامه، که مانند دیگر نامه‌های بیدآبادی، خطاب به برخی از سالکان و جویندگان راه قرب به سوی حق، بوده است، در بردارنده‌ی دستورالعملی کامل و جامع بر اساس شریعت مقدس نبوی و فقه مبین جعفری است که در آن عارف بیدآبادی، پیروی از ۲۵ دستور و برنامه‌ی دینی را متضمن سعادت آدمی و رسیدن به کمالات معنوی دانسته است.

پس از این نامه، دو نامه‌ی دیگر از بیدآبادی خواهد آمد که معرفی هر کدام جای خود آمده است.

نامه‌ی اول

«از فرایض و سنن و آداب و مراقبه و محاسبه‌ی نفس آنا فآنا و لحظةً فالحظةً هموم را هم واحد گردانیدن و منقطع شدن به حق سبحانه و تعالی (و تبتّل إلیه تبتیلاً) و (الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سُبُلنا)^۱، و زاد این راه تقواست: (و تزودوا فان خیر الزاد التقوی)^۲ و تقوا عبارت از قیام نمودن به آنچه شارع امر به آن فرموده است و پرهیز کردن از آنچه نهی از آن کرده از روی بصیرت، تا دل به نور شرع و صیقل تکالیف آن مستعد فیضان معرفت شود از حق عزوجل، و اتقوا الله و یعلمکم الله^۳، و همچنان که مسافر صوری تا قوت بدن از زاد حاصل نکند، قطع راه نتوان کرد، همچنین مسافر معنوی تا به تقوا و طهارت شرعی، ظاهرا و باطنا، قیام ننماید و روح را به آن تقویت نکند، علوم و معارف و اخلاق حمیده که بر تقوا مترتب می‌شود و تقوا از آن حاصل می‌شود، نه بر سبیل دور، بر او فایض نمی‌گردد؛ و مثل این، مثل کسی است که شب، چراغی در دست داشته باشد و به نور آن راهی را می‌بیند و می‌رود و هر يك گام که می‌رود، قطعه‌ای از مسافت روشن می‌شود و در آن می‌رود؛ و هكذا تا گام بر ندارد و نرود روشن نشود و تا روشن نشود و راه را نبیند نتواند رفت. آن دیدن، به منزله‌ی معرفت است و آن رفتن به منزله‌ی عمل و تقوا "من عمل

^۱- مزمل / ۸

^۲- عنکبوت / ۶۹

^۳- بقره / ۱۹۷

^۴- بقره / ۲۸۲

بما علم، اورثه الله علم ما لا يعلم^۱، "العلم يهتف بالعمل فان اجابه و إلا ارتحل^۲،
"لا يقبل الله عملاً الا بمعرفة و لا معرفة الا بالمعمل، فمن عرف دلته المعرفة على
العمل و من لم يعمل فلا معرفة له الا ان الايمان بعضه من بعض، كذا عن
الصادق عليه السلام^۳. و همچنان که در سفر صوری کسی که راه را نداند به مقصد
نمی‌رسد، همچنین در سفر معنوی کسی که بصیرت در عمل ندارد به مقصد
نمی‌رسد.

العامل على غير بصيرة كان به على غير الطريق لا يزيده كثرة السير إلا بعدا؛ و
راحلهى اين سفر، بدن است و قواى آن؛ و همچنان که در سفر صوری اگر راحله
ضعيف و معلول بود راه را طی نتواند کرد و همچنین در اين سفر تا صحت بدن و
قوا نباشد، کاری نتوان ساخت. پس تحصیل معاش از اين جهت، ضرور است و
به قدر ضرورت بايد. پس طلب فضول در معاش، مانع است از سلوك، و دنیای
مذموم که تحذیر از آن فرموده‌اند، عبارت از آن فضول است که بر صاحبش وبال

^۱ - «من علم و عمل بما علم ورثه الله علم ما لم يعلم» علم اليقين ۹: ۱

^۲ - عن ابي عبدالله عليه السلام قال: العلم مقرون الى العمل فمن علم عمل و من عمل علم و العلم يهتف بالعمل فان اجابه و إلا ارتحل عنه. امام صادق عليه السلام فرمودند: علم با عمل هم دوش است، هر که بداند بايد عمل کند و هر که عمل کند بايد بداند. عمل را صدا زند اگر پاسخشم گوید بماند و گرنه کوچ کن. اصول کافی، ترجمه مصطفوی ۱: ۵۵

^۳ - «خدا عملی را جز با معرفت نپذیرد و معرفتی نباشد مگر با عمل. پس کسی که معرفت دارد، همان معرفت او را به عمل دلالت می‌کند و کسی که عمل نکند، معرفت ندارد، همانا بعضی از ایمان از بعضی دیگرش بوجود آید.» اصول کافی ۱: ۵۴

است؛ و اما قدر ضروری از آن، داخل امور آخرت است و تحصیل [آن] عبادت، و همچنان که اگر کسی راحله را در سفر صوری در اثناء راه سیر دهد تا خودش می‌چرد راه او طی نمی‌شود، همچنین در این سفر اگر بدن و قوا را بگذارد تا هر چه متمنای آنهاست به فعل آورند و به آداب و سنن شرعیه مقید نگرداند و لجام آن را در دست نداشته باشد، راه حق طی نمی‌شود.

و رفقای این راه علما و صلحا و عباد و سالکانند که بکدیگر را معاونند؛ چه، هر کسی بر عیب خود زود مطلع نشود، اما بر عیب دیگری زود واقف می‌شود. پس اگر چند کس با هم بسازند و یکدیگر را از عیوب و آفات باخبر سازند، زود بر ایشان راه طی می‌شود و از دزد و حرامی دین ایمن می‌گردند؛ چه، الشیطان علی المنفرد اقرب منه علی الجماعة و یدالله علی الجماعة. اگر یکی از راه بیرون رود دیگری او را خبردار می‌گرداند، و اگر تنها باشد تا واقف می‌شود هیئات است.

و راهنمای این راه پیغمبر صلی الله علیه و آله است و ائمه‌ی معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) که راه نموده‌اند و سنن و آداب وضع کرده‌اند و از مصالح و مفسد راه خبر داده‌اند و خود به این راه رفته‌اند و امت را [آزپی] و اقتفای خود فرموده‌اند: (لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة^۱)، (قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله^۲) و محصل آنچه می‌کرده‌اند امر فرموده‌اند.

چنانچه از روایات معتبره به طریق اهل بیت علیهم السلام مستفاد می‌شود: از اموری که سالک را لایق است از آن و اخلال به آن به هیچ وجهی روا نیست، بعد از تحصیل

^۱ - احزاب / ۲۱

^۲ - آل عمران / ۳۱

عقاید حقه، ۲۵ چیز است:

اول، محافظت بر صلوات خمس که: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)؛
 و اول تخلیه باید تا تخلیه توان نمود: (و يَزَكِّكُمْ و يَعْلَمُكُم الْكِتَابُ) اعنی
 گذراندن آن در اول وقت به جماعت و سنن و آداب. پس بی‌علتی و عذری از
 اول وقت تأخیر کند یا به جماعت حاضر نشود یا سننی از سنن یا ادبی از آداب
 آن را فروگذارد إلا نادرا، از سلوک راه بیرون رفته و با سایر عوام که در بیدای
 جهالت و ضلالت سرگردان می‌چرخند و از راه مقصود بی‌خبرند و ایشان را هرگز
 ترقی نیست، مساوی خواهد بود.

دویم، محافظت بر نماز جمعه و عیدین و آیات. با اجتماع شرایط إلا مع القدر
 المسقط که اگر سه جمعه‌ی متوالی ترك نماید بی‌علتی، دل او یا «زنگ» گیرد به
 حیثیتی که قابل اصلاح نباشد.

سیم، محافظت بر نماز رواتب معهوده‌ی یومیه که ترك آن را معصیت شمرده‌اند
 الا چهار رکعت از نافله‌ی عصر و دو رکعت از نافله‌ی مغرب و تیره، که ترك آن
 بی‌عذری نیز جایز است.

چهارم، محافظت بر صوم سنت که سه روز معهود است که پنج‌شنبه‌ی اول و
 چهارشنبه‌ی وسط و پنج‌شنبه‌ی آخر بوده باشد از هر ماهی، که معادل صوم دهر
 است، چنان‌که بی‌عذری ترك نکند؛ و اگر ترك کند، قضا کند یا به مدی از طعام
 تصدق نماید.

۱- عنکبوت / ۴۵

۲- بقره / ۱۵۱

پنجم، محافظت بر صوم ماه مبارك رمضان و تکمیل آن، چنان‌که زبان را از لغو و غیبت و دروغ و دشنام و نحو آن، و سایر اعضا را از ظلم و خیانت و نظر از حرام و شبهه بیشتر ضبط کند که در سایر ایام می‌کرده.

ششم، محافظت بر زکات واجب بر وجهی که تأخیر و توالی جایز ندارد مگر عذری باشد، مثل فقد مستحق یا انتظار افضل مستحقین و نحو آن.

هفتم، محافظت بر انفاق حق معلوم الناس. اعنی مقرر سازد که هر روز یا هر هفته یا هر ماه از مال خود چیزی به سائل یا محروم می‌داده باشد به قدر مناسب مال چنانچه اخلال به آن نکند؛ و اگر کسی را نیز مطلع نسازد بهتر است: «والذین فی اموالهم حق للسائل والمحروم»^۱ فی الحدیث: «انّه غیر الزکوة».

هشتم، محافظت بر حُجّه الاسلام؛ چنانچه در سال و جوب به فعل آورد و بی‌عذری تأخیر روا ندارد.

نهم، زیارت قبور مقدسه‌ی پیغمبر و ائمه‌ی معصومین صلوات الله علیهم، خصوصاً امام حسین علیه‌السلام؛ چه، در حدیث [آمده] که: «زیارت حسین علیه‌السلام فرض است بر هر مؤمن. هر که ترک کند، حقی از خداوند و رسول را ترک کرده است»؛ و در حدیث دیگر آمده است که: «هر امامی را عهده‌ی است بر گردن اولیا و شیعه‌ی خود؛ از جمله‌ی تمامی وفای به عهد، زیارت قبور ایشان است.»

دهم، محافظت بر حقوق اخوان و قضای حوایج ایشان؛ چه، تأکیدات بلیغه بر آن شده بلکه بر اکثر فرایض مقدم داشته‌اند.

^۱ - الذاریات / ۱۹

یازدهم، تدارك نمودن هر چه از مذکورات فوت شده باشد وقتی که متنبه شود؛
 مهما أمکن.
 دوازدهم، اخلاق مذمومه مثل کبر و حسد و نحو آن را از خود سلب کردن به
 ریاضت و مضادات اخلاق پسندیده مثل حسن خلق و سخی و صبر و غیر آن بر
 خود بستن تا ملکه شود.
 سیزدهم، ترك منہیات جملہ، و اگر بر سبیل ندرت، معصیتی واقع شود، زود به
 استغفار و توبه و انابت تدارك نماید تا محبوب حق شود: (ان الله يحب
 التوابين^۱)، «ان الله يحب كل مفتن تواب.»
 چهاردهم، ترك شبهات که موجب وقوع محرّمات است؛ و گفته اند که هر که
 ادبی از آداب را ترك کند، از سنتی محروم شود؛ و هر که سنتی را ترك کند، از
 فریضه محروم شود؛ و ترك مجالست بطالین و مغتابین و آنها که سخنان پراکنده
 گویند و روزی گذرانند کنند؛ یعنی خلاص نشود، چه هیچ چیز مثل این نیست
 در ایجاد قسوت و غفلت و تضييع وقت.
 پانزدهم، در ما لا یعنی یه خوض نکردن که موجب قسوة و خسران است؛ و
 فی الحدیث: «من طلب ما لا یعنی فاته ما یعنی.» و اگر از روی غفلت صادر شود،
 بعد از تنبیه تدارك نماید به استغفار و انابت: انّ الذین اتّقوا اذا مسّهم
 طائف من الشیطان تذکّروا فاذا هم مبصرون و اخوانهم یمتّونهم فی الغی ثم لا
 یقصرون.^۲

^۱- بقره/ ۲۲۲

^۲- اعراف/ ۲۰۱

شانزدهم، کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن را شعار خود ساختن که دخی تمام در تنویر قلب دارد.

هفدهم، در روز، قدری از قرآن را تلاوت کردن و اقلش پنجاه آیه است به تدبیر و تأمل و خضوع؛ و اگر بعضی از آن در نماز واقع شود بهتر است.

هجدهم، قدری از اذکار و دعوات، ورد خود ساختن در اوقات معین، خصوصاً بعد از نمازهای فریضه، و اگر تواند که اکثر اوقات زبان را مشغول ذکر حق دارد، و اگر که جوارح در کارهای دیگر مصروف باشد زهی سعادت. از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که زبان مبارک ایشان اکثر اوقات تر بود به کلمه‌ی طیبه‌ی «لا اله الا الله»؛ اگر چیزی می‌خورده‌اند و اگر سخن می‌گفته‌اند و اگر راه می‌رفته‌اند، الی غیر ذلك؛ چه، این ممدی و معاونی است قوی مر سالک راه حق را؛ و اگر ذکر قلبی نیز مقارن ذکر لسانی سازد، به اندک زمانی فتوح بسیار روی می‌دهد؛ و تا می‌تواند سعی نماید که دم به دم به دل متذکر حق می‌بوده باشد که: «و لذكر الله اكبر^۱» تا غافل نشود، که هیچ امری به این نمی‌رسد در سلوک، و این مددی قوی است در ترك مخالفت حق سبحانه و تعالی در معاصی.

نوزدهم، صحبت عالم و سؤال از او و استفاده‌ی علوم دینی به قدر حوصله‌ی خود. تا می‌تواند سعی کند که علمی بر علمی بیافزاید. «اکیس الناس من جمع علم الناس الی علی علمه»^۲ صحبت اعلم از خود را فوزی عظیم شمرد و اگر

۱- عنکبوت / ۴۵

۲- در نسخه اصلی این گونه آمده، اما با جستجو در منابع روایی به جای «اکیس» و «علی»، «اعلم» و «الی» ذکر شده است. به عنوان نمونه ریک از رسول خدا صدوق، محمدین علی ابن بابویه مشهور به شیخ صدوق، اللمالی ص ۷۴.

عالمی یابد که به علم خود عمل کند، متابعت او را لازم شمرد و از حکم او بیرون نرود، و پیری که صوفیه می‌گویند عبارت از چنین کسی است؛ و مراد از علم، علم آخرت است نه علم دنیا، و اگر چنین کسی نیابد و اعلم از خود نیز نیابد با کتاب صحبت دارد و با مردم نیکوسرشت که از ایشان کسب اخلاق حمیده کند؛ و هر صحبتی که او را خوشوقت و متذکر حق و نشئه‌ی آخرت می‌سازد، از دست ندهد.

بیستم، با مردمان به حسن خلق و مباحثت معاشرت کردن تا بر کسی گران نباشد و افعال ایشان را محملی نیکو اندیشیدن و گمان بد به کسی نداشتن.

بیست و یکم، صدق در اقوال و احوال را شعار خود ساختن.

بیست و دوم، توکل بر حق سبحانه و تعالی کردن در همه‌ی امور؛ و نظر بر اسباب نداشتن در تحصیل رزق و بسیار به جدّ نگرفتن و فکرهای دور به جهت آن نکردن؛ و تا می‌توان به کم قناعت کردن و ترك فضول نمودن.

بیست و سیم، بر جفای اهل و متعلقان صبر کردن و زود از جا درنیامدن و بدخویی نکردن که هر چند جفا بیشتر می‌کشد در تلقّی بلا، زودتر به مطلب می‌رسد.

بیست و چهارم، امر به معروف و نهی از منکر به قدر وسع و طاقت کردن و دیگران را نیز بر خیر داشتن و غمخواری نمودن و با خود در سلوک شریک

ساختن؛ اگر قوت نفس داشته باشد. و آلا اجتناب از صحبت ایشان نمودن با مدارا و تقیه که موجب وحشت نباشد.

بیست و پنجم، اوقات خود را ضبط کردن و هر وقتی از شبانه‌روز وردی خواندن که به آن مشغول می‌شده باشد تا اوقاتش ضایع نشود؛ چه، هر وقتی طالب موقت له است.

و این عمل‌هاست در سلوک. این است آنچه از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام به ما رسیده که خود می‌کرده‌اند و دیگران را امر می‌فرموده‌اند. اما چله داشتن و حیوانی نخوردن و ذکر چهار ضرب کردن و غیر آن که از صوفیه منقول است، از ایشان وارد نشده و ظاهراً بعضی از مشایخ، امثال اینها را به جهت نفوس بعضی مناسب می‌دیده‌اند در سهولت سلوک، بنابراین امر به آن فرموده‌اند؛ و مأخذ چله شاید حدیث «من أخلص لله أربعين صباحاً ظهرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه»^۱ باشد و مأخذ ترك حیوانی «لا تجعلوا بطونكم مقابر الحيوانات»^۲ و نحو آن؛ و شکی در آن نیست که گوشت کم خوردن و در خلوت نشستن و به فراغ بال و توجه تمام مشغول ذکر بودن، دخلی تمام در تنویر قلب دارد. و از جمله اموری که عمده است در سلوک، اجتناب از شوایب طبیعت و وسوس عادت نوامیس عامه؛ چه، سالک را هیچ سدی عظیم‌تر از این امر نیست و بعضی از حکما، اینها را رؤسای شیاطین نامیده‌اند.

و هر قبیحی که از کسی سر می‌زند، چون نیکو بنگری به یکی از این سه منتهی

^۱ - بحار ۷۰: ۲۴۲

^۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص ۲۶ خطبه ۱۵۱ بحار جلد ۴۱ ص ۱۴۸

می‌شود:

[۱] و اما شوایب طبیعت، مثل شهوت و غضب و توابع آن از حبّ مال و جاه و غیر آن: (تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الارض و لا فساداً) و؛ [۲] اما وساوس عادت، مانند تسویلات نفس اماره و تزینات او و اعمال غیر صالحه، خیالات فاسده و اوهام کاذبه و لوازم آن از اخلاق رذیله و ملکات ذمیمه: (قل هل أنبئکم بالأخسرین أعمالاً الذین ضلّ سعیمهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون أنهم یحسنون صنعاً). و؛ [۳] اما نوامیس عامّه، مانند متابعت غولان آدمی‌پیکر و تقلید عالمان جاهل است و اجابت استغوا و استهوای شیاطین جنّ و انس و مغرور شدن به خدع و تلبیسات ایشان به دنیا: (ربنا أرنا الذین أضلّنا من الجن و الإنس نجعلهما تحت أقدامنا لیكونا من الأسفلین^۱). اما بعضی رسوم و اوضاع، مانند لباس و معاشرت با ناس که در عرف زمان مقرّر نباشد، که متابعت جمهور در آن باید کرد به حسب ظاهر، تا در پوستین این کس نیفتند؛ چه، امتیاز باعث وحشت و اختلاف می‌شود مگر آن که متابعت در آن، مخالفت با امر مهم دینی [باشد] که ترکش ضرر به سلوک داشته باشد که در آن هنگام، متابعت لازم نیست مگر از باب تقیه، و امثال این امور برای بصیر زمان منوط باید داشت.

خاتمه، و هر که این ۲۵ چیز مذکور را بر خود لازم گرداند و به جدّ می‌کرده باشد

^۱ - قصص / ۸۳

^۲ - کهف / ۱۰۴

^۳ - فصلت / ۲۹

از روی اخلاص، اَعْنَى ابْتِغَاء لَوْجِهِ اللَّهِ لِلْغَرَضِ دُنْيَوِي عَاجِلٍ، روز به روز حالش در ترقی باشد و حسناتش متزاید و سیئاتش مغفور و درجاتش مرفوع. پس اگر از اهل علم باشد، اَعْنَى مسایل علمیهی الهیه از احوال مبدأ و معاد و معرفت نفس و امثال آن، آنها بر گوشش خواند و دانستن آنها را - کما هو - مقصد اقصی داند و کمال اهتمام به معرفت آن دارد و از اهل آن همت که بفهمد، روز به روز معرفتش متزاید می‌گردد به الهام حق به قدر کسب استعدادی که از عبادات و صحبت علما و سخنان ایشان او را حاصل می‌شود؛ و الا صفای باطنی و دعای سبحانی و نحو آن از کمالات در خور سعی و توجه می‌باید و بر تقدیر، او را قُربی به حق سبحانه و تعالی حاصل می‌شود و حجتی و نوری؛ و محبت کامل و نور وافر، ثمره‌ی معرفت است و معرفت کامل به حدی می‌رسد که اکثر امور آخرت او را مشاهده می‌شود و در این نشئه؛ چنانچه از حارث بن نعمان منقول است و حدیث او در کافی مذکور است؛ و محبت هرگاه اشد داد یافت و به حدّ عشق رسید و در ذکر حق مشتبه گشت، تعبیر از آن به لقا و وصول و فناء فی الله و بقاء بالله و نحو آن می‌کنند و این غایت از ایجاد خلق [است]؛ چنانچه در حدیث قدسی وارد است: «كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف»^۱، و فی التنزیل: (ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون^۲) قيل أی ليعرفون؛ و عبّر عن المعرفة بالعبادة؛ لأنها لا تنفك عنها و انما عبّر عن اللازم بالملزوم لئلا يتوهم ان المقصود أی المعرفة كانت، بل المعرفة الخاصة التي لا تحصل إلا من

^۱ - حدیث قدسی مشهور که از حضرت داود علیه السلام و نیز از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است.

^۲ - ذاریات / ۵۶

جهة العبادۃ؛ چه، معرفت از انواع متعدده و طرق متكثره است و هر معرفتی موجب قرب و وصول نمی‌شود؛ چه، اكثر عامه را نیز معرفتی از راه تقلید حاصل است و متكلمین را نیز معرفتی از راه دلایل جدلیه كه مقدمات آن از مسلمات و مقبولات و مظنونات ترکیب یافته و فلاسفه را نیز معرفتی از راه براهین عقليه كه مقدمات آن از یقینات مرکب شده هست؛ و هیچ از اینها موجب وصول و محبت نمی‌گردد. پس هر كه معرفت از راه عبادت او را حاصل شد، او ثمره‌ی شجره‌ی آفرینش است و مقصود از ایجاد دیگران همه به طفیل او موجود شده‌اند و از برای خدمت او.
حافظ:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند

آن قدر ای دل که توانی بکوش

اگر به مقصد رسیدی زهی سعادت و اگر در این راه مُردی زهی شهادت:

اگر در راه او مردی شهیدی

وگر بردی سبق زین العبیدی

(و من یخرج من بیته مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله)

عطار:

در غرور این هوس گر جان دهم

به که دل بر دگه و دگان دهم

والتوفیق من الله العزیز العلیم و الحمد لله رب العالمین.»

نامه‌ی دوم

شخصی عریضه خدمت مرحوم جنّت‌مکان آقامحمد بیدآبادی نوشته و از آنجناب طلب ارشاد نمود، ایشان در جواب نوشته‌اند:

«ای برادر صاحب نوشته! این روسیاه، چاره از برای نفس خود، سوای این نمی‌داند که او را به ریاضات شرعیه گوشمال داده، از سته‌ی ضروریه به قدر ضروری اکتفا نموده، آن قدر را نیز به محض امتثال فرمان صاحب شریعت به عمل آورد نه به شهوت طبیعت، و از مستحبات شرعیه به قدر مقدور، چیزی را فروگذاشت نکند، و از مواضع تهمت، احتیاط بلیغ نموده، و از مخالفت ابنای زمان کناره گیرد، و با هر که خلطه نماید اولاً ملاحظه نماید هرگاه از شرکاء مأمور به باشد بکند و إلا ترک کند؛ و تمامی اوقات، فکر خود را در بی‌قدری دنیا و جلالت آخرت، مصروف دارد، و فکر مرگ بسیار نماید به طوری که بدن به اهتراز آید، و در همه‌ی امور، استعانت به غیر حق از احدی نجوید، و تسلط شیطان را به قلت اکل در حلال و کثرت مواظبت ادعیه‌ی صحیفه‌ی کامله از خود دور سازد تا رفته رفته چنان شود که در فضایل ابوذر مذکور است که او را در هر حرکت و سکون، نیت صادق باشد؛ و استغفار بسیار نماید و لاحول بسیار گوید و به اعتقاد درست و یقین بداند که: (انّ الهدی هدی الله و رسوله لایهدی الا من احب) تا حالی به هم رساند که در همه‌ی امور تفویض به حق نموده، مدح و نم

۱- آل عمران / ۷۳

مردم نزد او مساوی شود. بعد از آن، هرگاه شخصی که شأن او باشد در معارف الهی فکر نماید، اکثر اوقات در مظاهر اسماء و صفات فکر نموده تا به حدی رسد که برگ درختان سبز در نظرش دفتر معرفت شود.

سرّ توحید تو معلوم شد از...

صد دهن نغمه سرا باشد و يك آواز است

فقرات مرقومه ناشی از مالیخولیا نباشد، چاره این است و الاّ به شربت اقیمون استعلاج باید شود.
قال الشاعر:

صُمُّ اذا سمعوا خیرا ذکرک به

و ان دُکرتُ بشر عندهم سمعوا

والسلام»

نامه‌ی سوّم

سومین نامه‌ای که در این مجموعه‌ی نفیس از آقامحمد بیدآبادی، آمده است، شامل مباحث عمیق عرفان نظری و نیز بیان شرایط و آداب سلوک عملی است. این نامه نیز مانند دیگر مکتوبات بیدآبادی در پاسخ به پرسش برخی از اهل سلوک نوشته شده و در آن شخص سابل، نخست، معنای يك بیت شعر را پرسیده و سپس با جویا شدن از احوال بیدآبادی، از او درباره‌ی ضروریات سلوک الی الله توضیح خواسته است. عارف بیدآبادی در پاسخ به او، با بیان معانی بیت مذکور و اشاراتی به حالات شخصی‌اش، به بیان برخی از اوامر و نواهی لازم برای سالک بر اساس آیات و روایات پرداخته است. در پایان این نامه، کاتب که خود را محمدباقر یزدی نامیده است - و از علمای زمان خود در

اصفهان بوده - تصریح نموده است که این نامه را به اشاره‌ی یکی از علمای بزرگ عصر نوشته است. که با توجه به برخی قرائن و نشانه‌ها، گویا منظورش از آن عالم بزرگ، سید حجه‌الاسلام شفتی بوده است.

«بِسْمِ اللَّهِ تَعَالَى

تقدیر به يك ناقه نشانده است دو محمل

لیلای وجود تو و سلمای عدم را^۱

لیلی و سلمی دو اسم‌اند که شعرای عرب، تعبیر از مائت‌عشَق به، به آن می‌کنند و مراد از عدم، عدم مقابل وجود می‌تواند بود و فنای در سیر هم می‌تواند. بنا بر اول، بعد از تحقیق مراتب محققه در نزد محققان اهل عرفان، نظر به حکایت قدسی «كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لكي اعرف» سرایت حبّ از هر علّتی نسبت به معلول که تعبیر از آن در مبادی عالیّه به عنایت و إفاضه می‌کنند و در متوسطات ذوی‌الشعور به اراده و در ادانی غیر ذوی‌الشعور به میل، پس سلسله‌ی وجود را مشار الی عدم سلماست؛ چون که تمایز به تنزّلات منازل وجود به جز از عدم به چیز دیگر نیست. پس در نصفه‌ی نزولی، هر عالی، عاشق آن است که جمال خود را در آینه سافل بنماید به فقد سافل بعضی از کلمات عالی را، هرچه از کمال دارد از وجودات، از عالی است. پس

^۱ - در حاشیه‌ی صفحه، در کنار شعر، یادداشت شده است: «فی علی ع». این بیت، از قصیده‌ای است که عرفی شیرازی در نعت حضرت رسول اکرم (ص) سروده است. (دیوان عرفی: ص ۹)

نمایش عالی در ساقل است به اعدام او. پس عدم سلماست در نصفه نزولی و وجود لیلاست در نصفه صعودی، و آن واضح و مناسب تعبیر نیز ظاهر است که لیلا معشوق موجود و سلما معشوق معدوم است. پس اول شخصی که عنایت ازلی متوجه او شده و بعبارة اُخری، اول تنزل که عنایت او به عنایت ازلی سرایت در مابعد خواهد نمود لیلای وجود که معشوق کلّ مابعد است در نزول هر دو بر مطیه سیر او نشسته در دو محل؛ چون که وجود و عدم هرگز ممزوج هم نمی‌شوند مگر به تغایر اضافه، و اِلّا بنا بر ثانی، چون که فنای در فنا و بقای در بقا مطلوب حقیقی می‌باشد و ممدوح، خود بیان حال نموده که «ما عبدتك خوفا من نارك و لا طمعا فی لجنتك بل وجدتك اهلاً للعبادة فعبدتك»^۱ و مقدمات خبو و عمر، شاهد مدعی است. پس می‌گوید که تقدیره لیلای وجود تو را که صحو در صحو است - و این، مقام معشوق حقیقی است - با سلمای عدم که محو در محو است و باز معشوق حقیقی، بر مطیّه نفس تو نشانیده در دو محل، نظر به آن که فنا و محو از خود است و بقا و صحو به قیوم است جلّ جلاله:

پس عدم کردم عدم چون ارغنون

گویدم کانا الیه راجعون^۲

بعبارة اُخری، چون حق تعالی فاقد هیچ کمال نیست؛ پس عدم به وجهی من‌الوجه در او راه ندارد؛ به خلاف مصنوع اول، چون فاقد بعض کمالات است. پس لیلای وجود و سلمای عدم، هر دو بر ناچه‌ی او نشسته است:

^۱ - شرح غرر و درر ۲: ۵۸۰

^۲ - مولانا جلال الدین محمد، مثنوی معنوی، جلد ۳، طبع میرخانی از کل کتاب ص ۳۰۰

شد مدتی که گفت و شنو با تو رونداد

ای بی‌نصیب کوشم و ای بی‌نوا لبم

نعم‌الحبيب با اشتغال با امور متعارفه در مکاتیب و غیره پاس تعارف داشتن، تخم غفلت کاشتن است، همان به که به شرح احوال کثیرالاختلال خود پردازد، شاید که منشأ عبرت دیگران شود. مجمل از شرح مفصل آن، آن که روح را کتاب تحصیل کمال به فصل اخیر نرسیده و هنوز انموذجی از نقد محصل معرفت، حاصل نشده و حرفی از درس عشق به گوشش برنخورده و بوی شراب محبتی از میکدهی ولایت به مشامش نرسیده و چاشنی ذوق مودتی نچشیده، بلکه به اعتبار ممارست علوم رسمیه، دماغ مدرس ادراکش مُخِط گشته، حجرات مدرسه اعضا و جوارحش از طلبه قوی و مشاعر خالی مانده:^۱

در مدرسه هر علم که آموخته است

فی‌القبر یضرّه و لا ینفعه^۲

و جسم را مدت اجتماع چهار دیوار عناصر به انقضا رسیده، هر ساعتی خرابی تازه رومی‌دهد و نزدیک شده که معمار تن، دست از مرمت خرابه‌ی بدن برداشته، ایام فرصت منقضی شود و هنوز قلب بشری که حاصل ازدواج ابوبین بل خلاصه‌ی ایجاد کونین است، اسیر سرپنجه‌ی حواس ظاهری و شکار سباع قوای سبّعی و پامال دواب شهوات بهیمیت و به سبب اِخْلاد به ارض مادّه، به زنجیر سلاسل و اغلال تعلقات جسمانی و هواجس نفسانی که نمونه‌ی سلسله‌ی ذرعه‌ها سبعون ذراع^۳ است و پای خود را بسته در چاه عمیق طبیعت

^۱ - در متن «منده» آمده که ظاهراً «مانده» می‌باشد.

^۲ - از اشعار شیخ بهایی

^۳ - اشاره است به این آیه‌ی شریفه: ثم فی سلسله ذرعه‌ها سبعون ذراعاً... الحاقه / ۳۲

معدّب است و آن طایر قدسی را قفس بدن، راه عالم اصلی بسته، به اتباع شهوات، فطرت جبلی از دست رفته، پر و بال استعداد ترقّی شکسته است و گاه که یاد وطن پدري می‌کند، ناله‌ی «یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله»^۱ به گوش ساکنان افلاک می‌رساند و به امثال این اشعار مترنّم می‌شود:

دستم ز کوته‌ی به گریبان نمی‌رسد

خون شد دلم ز درد و به درمان نمی‌رسد

خاطرم ریز و راحتی مرا می‌بین و فکر خویشتن کن؛ «فان العاقل من ایقظ بغیره»،
و تا توانی خود را از خویش و بیگانه یگانه و در میان ایشان از همه بیگانه کن.
«خشک‌لب بودن تو را اندر لب دریا خوش است.» یقین بدان که تا در قفس تن
گرامی نشوی.

این تجربه حاصل در دریا کن؛ یعنی همه روزه از حس بکاه و به عقل افزا و به
علوم متعلّقه به بدن از معاملات و عبادات زیاده از قدر ضرورت، اشتغال منما که
مورث قسوت می‌شود. چنانچه شاهد است: «لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لما
عملتم بما علمتم فانه لم یزدد من الله الا بعدا»^۲، بلکه به عبادات خالصه و
ریاضات شرعیه استعانت جسته به تبدیل اخلاق و تشدید اعتقادات که امور

^۱- زمر / ۵۶

^۲- قال علی بن الحسین علیه السلام: مکتوب فی الانجیل لا تطلبوا علم ما لا تعلمون و لما تعملوا بما علمتم فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا و لم یزدد من الله الا بعدا، امام سجاد علیه السلام فرمودند: در انجیل نوشته شده است که تا بدانچه دانسته‌اید عمل نکرده‌اید از آنچه نمی‌دانید نرسید؛ همانا علمی که به آن عمل نشود، جز کفر [ناسپاسی] دانند، و دوری او را از خدا نیفزاید. اصول کافی ۱: ۵۶

نفسی و قلبی است به کمال برسان. «مِنْ أَقْلٍ مَا أَوْتِيْتُمُ الْيَقِيْنُ وَ عَزِيْمَةُ الصَّبْرِ.»

يا طالب الجسم كم تسعى لخدمته

فانت بالنفس لا بالجسم انسان

سعی نما که انسان انسانی و عالم ربّانی شوی و عالم بالله و بامر الله باشی.
خرچرانی را کمال ندانی

داده‌ی خود سپهر بستانند

نقش الله جاودان ماند

علوم متعلّقه به دنیا از دنیا است، به قدر بلاغت کفایت و زیاده ملعون است. در
اجرت عبادتی و معامله و عقود نمی‌باشد. و آخر دعویهم ان الحمد لله رب
العالمین^۱ الى الله اته بقلب سليم^۲ من الامور الجثة.
جان^۳ پدر! ره چنان [رو که] ره روان رفتند. مانند زنان در پی رخصت مرو و خود را
فرب مدّه. بر نفس تنگ بگیر. «ضيقوا مجاری الشيطان بالجوع»^۴ امر مرشد کل
است. مجاری شیطان تمامی حواس حیوانی است [و] اختصاص به گلو ندارد.
(لا تمدن عینک الی ما متعابه ازواج منهم زهرة الحیاة الدنیا^۵)، (انّ السمع و
البصر و الفؤاد کل اولئك كان عنه مسئولا^۶) (ذره هم یأكلوا و یتمتعوا او یلهم
الامل فسوف تعلمون^۷)، (یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم

^۱- یونس / ۱۰

^۲- «الا من أتى الله بقلب سليم» شعرا / ۸۹

^۳- احتمال می‌رود که از این قسمت به بعد، نامه‌ی مستقل دیگری باشد که کاتب در ادامه‌ی نامه‌ی قبلی آورده است.

^۴- احیاء العلوم ۱: ۲۳۲

^۵- طه / ۱۳۱

^۶- اسراء / ۳۶

^۷- حجر / ۳

الغافلون^۱)، (ذلك مبلغهم من العلم^۲).

با زاهدان مگوییید اسرار عشق و مستی
بگذار تا بمیرد در قید تن پرستی

در بیان معنای (فلینظر الانسان الى طعامه^۳) فرموده‌اند: «انظر عملك عمّن تأخذه»^۴؛ و «اقعد لهم كل مرصد^۵». خصوصیت به جهاد اصغر ندارد، بلکه در اکبر، ضرورت‌تر است. تن‌پروری کار گاو شیار و خر بار است آدمی را به آن چه کار است؟ اسب تازی را سوقان گرفتن ضرور است تا منازل بعیده را در کمال سرعت طی تواند نمود: (يا ايّها الذين آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون^۶)

من آنچه شرط بلاغت با تو می‌گویم
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

قال بعض أهل المعرفة: و اعلم أن الرّضا من مقامات اليقين و أحوال المحبّين و مشاهدة المتوكلين و هو داخل في كلّ أفعال الله تعالى؛ لأنها عن قضائه و لا يكون في ملكه الا بقضاه. فعلى العارفين به الرضاء بالقضاء ثم رُدّ ذلك الى تفصيل العلم و ترتيب الأحكام. فما كان من خير و برّ أمر به او ندب إليه رضى به العبد، و اجبه

^۱- روم / ۷

^۲- نجم / ۳۰

^۳- عبس / ۲۴

^۴- عن ابى عبدالله عليه السلام فى قوله تبارك و تعالى «فلينظر الانسان الى طعامه» قلت ما طعامه؟ قال: «علمه الذى يأخذه عن يأخذه» البرهان، ۴: ۴۲۹

^۵- «و اقعدوا لهم كل مرصد» توبه / ۵

^۶- آل عمران / ۲۰۰

شرعا و عقلا و وجب عليه الشكر، و ما كان من شىء نهى عنه و تهدد عليه، فعلى العبد أن يرضى به عدلاً و قدراً يسلمه لمولاه حكمه أو حكماً؛ و عليه ان يصير عليه و يُقرّ به ذنباً و يعترف به لنفسه ظلماً و رضى بعود الأحكام عليه بالعقاب و إن اجترحه بجوارحه اكتساباً، و يرضى بأن الله سبحانه الحجة البالغة عليه و أن لا عذر له فيه، و يرضى بأنه فى مشيئة الله تعالى: من عفو عنه برحمته و كرمه ان شاء، أو عقوبة له يُعدّ له و حقّه ان شاء. لأنّ الموقنين و المحبّين لا يُسقطون الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر و لا ينكرون إنكار المعاصى و كراهتها بالالسنة و القلوب من قبل ان الايمان فرضها والشرع ورد بها و لان الحبيب كرهها، و كانوا معه فيما كره كما كانوا معه فيما أحبّ و مقام اليقين لا يُسقط فرائض الإيمان، و مشاهدة التوحيد لا تُبطل شرايع الرسول و لا تُسقط اتّباعه، فمن زعم ذلك، فقد افترى على الله و رسوله و كذب على الموقنين و المحبّين. ألم تر ان الله سبحانه تعالى ذمّ قوما رضوا بالدنيا و رضوا بالمعاصى و رضوا بالتخلف عن السوابق؟ فقال سبحانه: (رضوا بالحياة الدنيا و اطمأنوا بها) فذمهم بذلك. فقال تعالى: (ولتصغى اليه أفئدة الذين لا يؤمنون بالآخرة و ليرضوه و ليفترقوا ما هم متفرقون^١) فعابهم به. و قال تعالى: رضوا بان يكونوا مع الخوالف و طبع على قلوبهم^٢، يعنى مع النساء فى القعود عن القيام بالجهاد و هو جمع... فمن رضى بالمعاصى و المناكير منه أو من غيره، و ادعى ان ذلك يدخل فى مقام الرضا

^١ - يونس / ٧

^٢ - انعام / ١١٣

^٣ - توبه / ٨٧

الذى يحاذى عليه بالرضا، أو انه حال الراضين الذين وصفهم الله تعالى و مدحهم، فهو مع هؤلاء الذين ذم الله و مقته. و فى الخبر: «من شهد منكرا فرضى به كأنه قد فعله». و فى الحديث: «الدال على الشر كفاعله». و قد جاء فى الخبر: «لوان عبدا قتل بالمشرق و رضى بقتله آخر بالمغرب كان شريكه فى قتله.» [در پایان نامه، كاتب جنين نوشتنه است:]

و هذه من إفادات العارف الاوحدى مولانا أقامحمد البيدآبادى حشره الله مع ائمه الطاهرين و حرره محمداقبر اليزدى باشارة من اوجب الله تعالى طاعته على بل على الجميع، أعنى الاستاد الكامل العالم العامل، و الفاضل الكامل، المتخلق باخلاقه، بهجة الزمان، عين الأعيان، علامة العلماء، زبدة الفضلا، الكرام، جامع المعقول و المنقول، حاوى الأصول و الفروع، قدوة الحاج و ملاذ الخاص و العام و ثمار الأنام و الأيتام، جعله الله محروسا عن شر الايام و اللآيالى و استمر ظلّه العالى على و على رؤوس أقرانى.

مأخذ و منابع

۱. آثار و مکاتبات آقا محمد بیدآبادی
بیدآبادی، محمد ۱۳۵۸. «مبدأ و معاد» (التوحيد على نهج التجريد)، منتخباتی
از آثار کلمای الهی ایران، به کوشش آشتیانی، ج ۴، تهران.
بیدآبادی، محمد ۱۳۵۲. «رساله در طریق تخلیه و تحلیه» حسین مدرسی
طباطبایی، مجله وحید، ش ۴ د ۱۱، تهران.
بیدآبادی، محمد ۱۳۵۲. «رساله همتیه» حسین مدرسی طباطبایی، مجله
وحید، ش ۴ د ۱۱، تهران.
بیدآبادی، محمد ۱۳۷۲. «آداب السیر و السلوک» علی صدراپی خویی، پیام
حوزه، س ۲، ش ۶، قم.
بیدآبادی، محمد ۱۳۷۶. حسن دل، صدراپی خویی و نورمحمدی، قم:
نهایندی.
بیدآبادی، محمد ۱۳۳۲. «نامه به صدرالدین کاشف دزفولی» مصباح العارفین،
اهواز.
بیدآبادی، محمد ۱۳۵۷. «نامه به ملا محمد علی قاینی» مجله وحید، ش ۲۴۶ و
۲۴۷، تهران.
بیدآبادی، محمد ۱۳۵۷. «نامه به کاشانی و طهرانی»، مجله وحید، ش ۲۴۶ و
۲۴۷، تهران.
بیدآبادی، محمد ۱۳۷۹. «نامه به سید حسین قزوینی»، دو نامه چاپ نشده از
بیدآبادی علی کرباسی زاده اصفهانی، مجله حوزه اصفهان، ش ۳، اصفهان: دفتر

- تبلیغات اسلامی.
۲. سایر منابع مورد استفاده
- کلینی، شیخ محمد. بی تا. اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، الجزء الاول.
- فیض کاشانی، محسن ۱۳۵۸. علم الیقین، الجزء الاول، قم: بیدار مجلسی، محمدباقر ۱۳۶۳. بحار الانوار، تهران: دارالکتب الاسلامیه
- غزالی، محمد ۱۴۰۳. احیاء العلوم، الجزء الاول، بیروت
- کلباسی، ابوالهدی ۱۳۱۷. البدر القام، تهران
- معلم حبیب آبادی، محمدعلی ۱۳۳۷. مکارم الآثار، ج ۱، اصفهان: نشر نفائس مخطوطات
- بحرانی، سیدهاشم بی تا. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، قم: اسماعیلیان
- حسینی اشکوری، سید احمد ۱۴۲۲، تراجم الرجال، ج ۲، قم: دلیل ما
- عرفی شیرازی، محمد بی تا. دیوان شعر. به کوشش جواهری، تهران: سینایی
- کرباسی زاده، اصفهانی، علی. ۱۳۸۰. حکیم متأله آقا محمد بیدآبادی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی
- عراقی میثمی، محمود ۱۳۵۲. دارالسلام، تهران: اسلامیه
- حسینی طهرانی، سید محمدحسین. (بی تا). رساله لب اللباب، تهران: حکمت